

بخش

ترجمہ



شرویشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حقوق بین‌الملل در تکاپوی ارزشهای خود: صلح، توسعه، دموکراسی

نوشته بطروس بطروس - غالی

ترجمه دکتر ابراهیم بیگزاده

چکیده

حقوق بین‌الملل در آغاز هزاره سوم هم باید چالشهای جهانی شدن و هم مخصصات ناشی از گسیختگی جامعه بین‌المللی را، که در قالب ناسیونالیسم خُرد و بنیادگرایی و سرانجام تروریسم تجلی می‌یابد، مدیریت کند. برای این که این مدیریت به نحو احسن انجام شود باید حقوق بین‌الملل مشروعیت داشته باشد؛ یعنی حاوی ارزشهایی باشد که به قواعد این حقوق قدرت می‌بخشند. مهم‌ترین این ارزشها، همان‌گونه که آقای بطروس بطروس - غالی مطرح و در این مقاله مورد بررسی قرار داده‌اند، صلح، توسعه و دموکراسی هستند. حقوق بین‌الملل با اتکای بر این ارزشهاست که می‌تواند در هزاره سوم یکبار دیگر «ملل متحد» را بازسازی کند و جهان را از خطرات، ترسها و فجایع نجات دهد.

اشاره مترجم

نام بطروس بطروس - غالی نامی آشنا برای کلیه کسانی است که به شکلی با حقوق بین‌الملل در تماس هستند. استاد دانشگاه، آکادمیسین، دبیرکل سازمان ملل متحد و رئیس سازمان بین‌المللی فرانکفونی از جمله مقامهایی است که او در طی عمر خود داشته و دارد. ایشان از زمره معدود دبیران کل سازمان ملل متحد بود که مبادرت به طراحی یک استراتژی جدید برای این سازمان نمود.

اگر این متفکر ارزشمند برنامه‌هایی برای «صلح» و «توسعه» را بنا به درخواست سازمان ملل متحد تهیه نمود اما به این نتیجه رسید که تحقق آنها منوط به عینیت یافتن برنامه سومی است که همانا «دموکراسی» می‌باشد. به همین دلیل هم خود شخصاً مبادرت به تهیه «برنامه برای دموکراسی» نمود.

به نظر می‌رسد که هزاره سوم بر سه پایه «صلح»، «توسعه» و «دموکراسی» استوار باشد. اگرچه مخالفت برخی از کشورها مانع تداوم کار او در سازمان ملل و تحقق دقیق این برنامه‌ها شد، اما اندیشه‌های او، بعضاً با تغییراتی، همچون چراغ فروزانی فراروی سازمان ملل متحد می‌باشند.

مطلب حاضر ترجمه درسی است که ایشان تحت عنوان «حقوق بین‌الملل در تکاپوی ارزشهای خود» در آکادمی حقوق بین‌الملل لاهه ارائه نموده‌اند.* آری حقوق بین‌الملل در هزاره سوم حول سه محور اساسی

*. Recueil Des Cours Collected Courses of the Hague Academy of International Law 2000, Martinus Nijhoff Publishers, 2001, pp. 17-38.

«صلح» «توسعه» و «دموکراسی»، که زنجیرگونه به یکدیگر متصل می‌باشند، حرکت می‌کند. عدم تحقق هریک مانع تحقق مابقی خواهد شد. باشد که جامعه بین‌المللی، با پذیرش چنین داده‌های ارزنده‌ای، بتواند نظام حقوقی را بنا گذارد تا بشر، که سنگ بنای کلیه نظامهای حقوقی و ارزشها می‌باشد، بتواند از آن به عنوان وسیله‌ای برای نیل به تعالی و صعود به مقام بالایی که شایسته آن است استفاده کند.





فهرست مطالب

مقدمه

- ۱- گسیختگی میان امور فوری و زمان بر
- ۲- گسیختگی میان یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی
- ۳- گسیختگی میان نظم موجود و نظم آینده

بخش اول : در تکاپوی صلح

بخش دوم: در تکاپوی توسعه

بخش سوم: در تکاپوی دموکراسی

نتیجه‌گیری

مقدمه

حقوق بین‌الملل، بیش از همیشه، همراه با روند تحولات جهان است. این حقوق بیانگر فراز و نشیبها، پیشرفتها و پسرفتها، ناامیدیها و امیدهای جهان است. بطور خلاصه، این حقوق تشکیل دهنده هنجارهای جامعه بین‌المللی، در کلیه موارد، می‌باشد. این حقوق هم مقیاسی برای ارزیابی تحولات آن جامعه و هم تنظیم کننده زندگی اجتماعی در سطح جهان می‌باشد.

اگر بخواهیم حقوق بین‌الملل را با این چشم‌انداز بنگریم و اگر بدون اغماض در مورد وضعیت فعلی آن استتطاق کنیم، فوراً با گسیختگی‌ها و شکافهای زیادی مواجه می‌شویم که من آن را «گسیختگی‌های حقوق بین‌الملل» نامیده‌ام. به نظر من، در حال حاضر، سه گسیختگی اصلی وجود دارد:

- گسیختگی میان امور فوری و زمان بر
- گسیختگی میان یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی
- گسیختگی میان نظم موجود و نظم آینده

۱- گسیختگی میان امور فوری و زمان بر

جهانی که امروز در مقابل ما قرار دارد مطمئناً متفاوت از جهانی است که حدود شصت سال پیش شارحان منشور ملل متحد در نظر داشتند. این جهان حتی بسیار متفاوت از جهانی است که در ابتدای سالهای نود بعد از فروپاشی دیوار برلین توسط کسانی فرض می‌شد که رهبری ظهور یک نظم نو سیاسی بین‌المللی را بر عهده داشتند و خیلی زود و ابهام‌آمیز مسرور

از «نو شدن ملل متحد» یا «بازگشت پیروزمندانه مشروعیت بین‌المللی» بودند. اما آنان که به صف منتقدان سازمان ملل متحد پیوستند آخرین کسانی هم نیستند که امروز به ناتوانی این سازمان یا عدم کارایی حقوق بین‌الملل، زمانی که صلح و امنیت با سرعت مورد نظرشان پیش نمی‌رود، ایراد می‌کنند.

در واقع تاریخ سرشار از فراز و نشیب و تکرار که در مقابلمان در جریان است ما را به تلاش برای تنظیم جامعه بین‌المللی وامی‌دارد که در عین جهانی شدن از هم می‌گسلد. ما همزمان بطور ناگهانی با ظهور یک جامعه جهانی، و بازگشت به ناسیونالیسم خرد و بینادگرایی همه جانبه که تروریسم بارزترین شکل آن می‌باشد مواجه شده‌ایم.

بنابراین حقوق بین‌الملل همزمان باید هم انواع مخاصمات ناشی از این وضعیت را حل و فصل کند و هم باید با جهش‌های جهان همراه باشد. به دیگر سخن، حقوق بین‌الملل باید هم در قلمرو امور فوری و هم درخصوص موارد زمان بر عمل کند.

در فوریت است که جامعه بین‌المللی باید اقدامهایی را برای تضمین صلح و امنیت انجام دهد. از همان ابتدای دوران پس از جنگ سرد روشن بود که اکثر مخاصمات دیگر نه بین دولتها بلکه در درون آنها رخ خواهند داد. همچنین روشن بود که جنایت بین‌المللی در تمامی اشکالش یکی از اصلی‌ترین تهدیدها برای نظم عمومی بین‌المللی است، و این که، حقوق بین‌الملل، مجبور است در اینچنین وضعیتهای فوری اقدام کند.

اما ما، در همان زمان هم می‌دانستیم که جامعه جهانی از حقوق راه حل جهانی می‌طلبد. ما بخوبی آگاه هستیم که مشکلات بزرگ بشریت

امروز مشکلات فراملی و جهانی هستند. امروزه آشکار است که توسعه جهان سوم، حفظ محیط زیست، کنترل آینده رشد جمعیت، ارتقاء توسعه اجتماعی، مبارزه بر ضد ایدز یا سرکوب تروریسم جملگی مشکلاتی هستند که در سطح جهانی مطرح می‌باشند و فقط بصورت جزیی در سطح یک دولت - ملت قابل مهار شدن هستند. کنفرانسهای بزرگ سازمان ملل متحد، بعد از اجلاس ریو در مورد محیط زیست، بر این تلاش بوده‌اند که راه‌حل جمعی برای مسائل اصلی آینده ما بیابند. این اعمال، که نیاز به زمان دارند، به همان میزان ضروری هستند که اقتصاد جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم خطرات زیادی را دربر دارد، یکی از آنها خطر نابودی پیوندهای همبستگی سنتی، حاشیه نشین کردن کشورها، حتی کل مناطقی از جهان و بنابراین ایجاد شکاف بیشتر میان اغنیا و فقراست. ما خوب می‌دانیم که این وضعیت خالی از خطر نیست: جنگها، طردها، نفرت‌ها، تضادهای قومی یا مذهبی همیشه چنین وضعیتی را تقویت می‌کنند؛ و نظرات غیرعقلایی و تعصبات از هر نوع همیشه به عنوان کمین‌گاهی برای ارائه راه‌حلهای غلط به مردمانی می‌باشد که در مانده و قربانی این گونه شکافها می‌باشند.

بنابراین حقوقدانان امروز تکلیف دارند که هم در مورد وضعیتهای فوری و هم درخصوص مسائل زمان‌بر فکر کنند، چون که اینها دو قلمرو اجباری تفکر هماهنگ برای امنیت جهان معاصر می‌باشند.

۲- گسیختگی میان یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی

واضح است که این جهان نو، از بازیگران بین‌المللی، و بطور شگفت‌آور و خاصی از قوی‌ترین دولت‌ها، انتظار تغییر عمیق رفتاری دارد.

حقوق بین‌الملل، از بدو پیدایش خود، شاهد تنش میان احترام به حاکمیت و اجرای قواعد بین‌المللی بوده است. از بدو پیدایش حقوق ملل، و از خلال اختلاف میان «دریای باز» و «دریای بسته»^{*} چنین تضاد و تنشی شکل گرفته است. تاریخ حقوق بین‌الملل در واقع تاریخ تضاد دائمی میان داخلی کردن و بین‌المللی کردن مسائل است. باید به خاطر سپرد که کمتر قلمرویی، کمتر موردی، بالذاته، جزو حقوق داخلی یا حقوق بین‌المللی می‌باشد و این که تنها اراده دولتهاست که آن را در زمره حقوق داخلی یا بین‌المللی، قرار می‌دهد. این گسیختگی حقوق بین‌الملل، بیش از همیشه، هسته اصلی مشکلات حقوقی معاصر را تشکیل می‌دهد. کنفرانسهای بزرگ بین‌المللی، که اخیراً تحت لوای سازمان ملل متحد تشکیل شده‌اند، اعم از این که در مورد محیط زیست، مسائل قومی یا حقوق بشر باشند، اغلب شاهد تمایل دولتها به یکجانبه‌گرایی برای حفظ منافع خود در زمان دستیابی به توافق می‌باشند. این کنفرانسها باید کمتر شاهد چنین تمایلی از سوی آنها باشند؛ اما هرکس می‌داند که همبستگی و کرم و جوانمردی ویژگی طبیعی و ذاتی دولتها و حاکمان نیست.

میراث مشترک بشریت، که مدتهای مدیدی یکی از مهمترین مفاهیم در توسعه حقوق بین‌الملل بود، امروز، بیش از پیش، چیزی جز یک اصطلاح ادبی الزامی نیست که فقط در سخنرانیهای کنفرانس‌های بزرگ بین‌المللی بکار می‌رود.

*. اشاره نویسنده به تئوریهای گروسیوس تحت عنوان Mare Liberum (دریای باز) و جان سلدن تحت عنوان Mare clausum (دریای بسته) می‌باشد. گروسیوس، طرفدار تئوری دریای باز و سلدن طرفدار تئوری دریای بسته آینه تمام نمای تضاد میان قواعد بین‌المللی و حاکمیت دولتها می‌باشند.

همین نگرش در هسته اصلی حقوق بین‌الملل، یعنی امنیت، نیز وجود دارد. برخی از دولتها، بخصوص قدرتمندترین آنها، بوضوح، و در موارد عدیده‌ای، شک و تردید بیش از پیش خود را نسبت به کاربرد جمعی زور نشان داده‌اند. تمایل به بازگشت برای توسل یکجانبه به زور نظامی امروز یکی از گرایشهای فاحش جامعه بین‌المللی است.

از خلال پدیده «اتلاف خاص»، از خلال «مجازهای ضمنی شورای امنیت»، از خلال «کاربرد جدید از فصل هفتم»، از خلال یک «تفسیر موسع از دفاع مشروع» به روشی اغلب خشن، رفته رفته دیدگاه و برداشت از امنیت جمعی و از ساز و کارهای چندجانبه پیش‌بینی شده در منشور متلاشی می‌شوند.

من، بیش از هر کس دیگری، بهتر می‌دانم که ساز و کارهای ملل متحد تا چه حد کند، بطئی، متروک، یا غیرمنطبق در مقابل وضعیتهای بین‌المللی خشونت‌باری که سازمان ملل متحد با آنها روبرو است هستند. اما همچنین می‌دانم که رجوع بی حد و مرز به اقدامهای تلافی‌جویانه یا به قانون قوی‌ترین، می‌تواند تا چه میزان بازگشت به قهقرا باشد و تا چه حد می‌تواند، در نهایت، برضد کلیه بازیگران زندگی اجتماعی و علیه نظری که مناسب برای بهتر شدن آینده آن است باشد.

۳- گسیختگی میان نظم موجود و نظم آینده

به نظر من وضعیت فعلی حقوق بین‌الملل می‌طلبد تأملی مجدد بر نقشی که، در حال حاضر، تفکر حقوقی باید ایفا نماید شود. هر کس می‌داند که حقوق بین‌الملل با جامعه‌ای که بر آن حکومت می‌کند روابط پیچیده

دارد. در جوامع داخلی، در چارچوب دولتی، جامعه بر حقوق تقدم دارد. من با طرح این مطلب می‌خواهم بگویم که این جامعه است که به شکلی، حقوق خاص خود را ایجاد می‌کند. این رابطه در نظم بین‌المللی کاملاً برعکس است. این واقعاً اغراق آمیز نیست که بگوییم حقوق بین‌الملل بر جامعه بین‌المللی تقدم دارد، حقوق بین‌الملل، در دیدی کلان، خالق جامعه بین‌المللی است. جامعه بین‌المللی برای حیات خود نیاز به تفکر دارد، و این تفکر را بطور عمده حقوق آن ایجاد می‌کند و شکل می‌دهد. از این لحظه است، که حقوق بین‌الملل، بالذاته، یک حقوق مبدع و پیشرو است. در نظر من این به آن معناست که حقوق بین‌الملل، ماهیتاً، غایت‌گراست. این حقوق مشروعیت ندارد مگر به لحاظ ارزشهایی که در آن وجود دارند. این ارزشهاست که به قاعده حقوقی قدرت و به عملکرد سیاسی معنا می‌دهند.

من می‌خواستم چنین اعتقادی را راهنمای عمل خود بخصوص به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد قرار دهم. من در جریان سخنرانی خود به مناسبت انتصابم به مقام دبیرکلی سازمان ملل متحد در مقابل مجمع عمومی در دسامبر ۱۹۹۱ سه نظر را مطرح کردم که راهنمایم در طول پنج سال خدمتم در سازمان ملل متحد خواهند بود:

- ۱- صلح، و لزوم ایجاد یک دیپلماسی پیشگیرانه واقعی.
- ۲- توسعه، و لزوم کاهش فاصله‌ای که بیش از پیش شمال و جنوب را از یکدیگر دور می‌کند.
- ۳- دموکراسی، و لزوم ارتقاء آن، چه در داخل دولتها و چه در روابط فیما بین دولتها.

صلح، توسعه و دموکراسی نیروی محرکه آثار، تفکرات و اعمال من بودند و این برغم موفقیتها و ناکامی‌هایی است که با جهش‌های سازمان ملل متحد در فاصله سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۲ همراه بودند.

این تفکر از زمانی که (۱۹۹۷) به عنوان دبیرکل سازمان بین‌المللی فرانکفونی انتخاب شده‌ام همچنان راهنما و سرمشق کارها و اعمالم بوده است. مطالبی هم که در پی خواهند آمد حول همین سه محور آمره حقوق بین‌الملل یعنی صلح، توسعه و دموکراسی می‌باشند.

بخش اول: در تکاپوی صلح

دلیل ملل متحد بودن، قبل از هر چیز «حفاظت نسلهای آینده در مقابل بلای جنگ است که ... درد و رنج غیرقابل توصیفی را به بشریت تحمیل نموده است». اما امروز شرایط حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نمی‌توانند همانند شرایطی باشند که در دوران جنگ سرد وجود داشتند. شورای امنیت برای اولین بار در سطح رؤسای دولتها و حکومتها در ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲، یکماه پس از انتصابم به پست دبیرکلی، تشکیل جلسه داد و وظیفه تهبه گزارشی برای تصویب یک استراتژی جدید را بر عهده من گذاشت. این گزارش، تحت عنوان «برنامه برای صلح» در ژوئن ۱۹۹۲ به شکل بروشوری آماده شد.

این گزارش فوراً با چنان استقبالی روبرو شد که هیچ‌کس تصور آن را هم نمی‌کرد. بطور وسیع در مطبوعات بین‌المللی نقل و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و به بیست زبان ترجمه شد.

این برنامه، در واقع، بطور مستقیم از قواعد منشور ملل متحد الهام گرفته است، و در مجموع، منطبق با اهداف و اصول این سند مؤسس می‌باشد.

من در این برنامه، قبل از هر چیز، ایجاد مأموریت‌های پیشگیرانه حفظ صلح را توصیه می‌کنم. این کافی نیست که نیروهای ملل متحد پس از شروع مخاصمه یا بعد از امضاء قرارداد آتش بس میان طرفین درگیر مستقر شوند. این عمل پیشگیرانه، برای اولین بار، در مقدونیه اجرا شد و آن برای اجتناب از تسری مخاصمه‌ای به آن کشور بود که در بوسنی بیداد می‌کرد.

من همچنین پیشنهاد تشکیل یک واحد رزمی، متشکل از داوطلبان کشورهای مختلف عضو سازمان ملل را داده‌ام که از لحاظ نظامی، مجهزتر از نیروهای کلاسیک حافظ صلح باشد و بطور عمده به عنوان نیروهای حایل یا ناظر عمل کند.

کلاه آبی‌های مستقر در جولان، بین سوریه و اسرائیل، یا در قبرس، بین جامعه یونانی و جامعه ترک قبرس، نمونه‌هایی از این نیروهای کلاسیک می‌باشند.

بنابراین دولت‌ها باید افراد نظامی به تعداد هزار یا دو هزار نفر، که آموزشهای خاص در چارچوب ارتشهای ملی خود دیده‌اند، را در اختیار سازمان ملل متحد قرار دهند. این افراد به عنوان نیروهای ذخیره، آماده پاسخگویی به خواستهای شورای امنیت می‌باشند.

این به سازمان ملل متحد امکان می‌دهد که ظرف فقط چند روز عملیاتی را آغاز کند در حالی که یک عملیاتی برای شروع در حال حاضر،

بین دو تا سه ماه زمان نیاز دارد. این توان مداخله سریع، بخودی خود، نوعی عامل بازدارنده بوده و بنابراین شکلی از دیپلماسی پیشگیرانه را تشکیل می‌دهد.

کسانی که از چنین پیشنهادی انتقاد کرده‌اند به نظر می‌رسد فراموش کرده باشند که من چیزی اختراع نکرده‌ام بلکه ماده ۴۳ منشور ملل متحد اشعار می‌دارد:

«کلیه اعضای سازمان ملل متحد ... متعهد می‌شوند که نیروهای مسلح، کمک و تسهیلات از جمله حق عبور لازم برای حفظ صلح و ... را در اختیار آن شورا قرار دهند».

خلاصه، من پیشنهاد ایجاد یک ساز و کار دائمی مدیریت مخاصمه را داده‌ام که جایگزین عکس‌العمل‌هایی که همیشه موردی و فی‌البداهه بوده و هست بشود.

من، از نگاهی دیگر، مفهوم جدیدی را توسعه داده‌ام که در منشور ملل متحد مشاهده نمی‌شود: و آن «صلح سازی»^{*} یعنی تحکیم یا ساخت صلح می‌باشد.

این مفهوم بر این اندیشه استوار است که باید، بعد از این که مخاصمه‌ای پایان یافت، وضعیت بعد از آن طوری مدیریت شود که از تکرار آن جلوگیری گردد. ایجاد دورانی خوب پس از یک مخاصمه از اهمیتی برابر با اجرای یک عملیات نظامی برخوردار است. خلع سلاح، عدم بسیج مردم و بازگرداندن آنها به زندگی اجتماعی، بازسازی زیربنایها و بازگشت آوارگان بخش لاینفکی از روند سرنوشت سازی است که منجر به

*. Peace – building.

حل قطعی و کامل مشکلات می‌شود. ایجاد مؤسساتی برای برقراری و حفظ گفتگوهای دائمی و همکاری میان عاملان مهم مخاصمه، یعنی ایجاد مؤسساتی برای نهادینه کردن صلح نیز بخشی از همان روند می‌باشد. من، به سازمانهای منطقه‌ای هم توجه داشته‌ام. این سازمانها می‌توانند، در روند غیرمتمرکز کردن مدیریت جهان و به عنوان یک عامل مکمل، نقش مفیدی در همکاری با سازمان ملل متحد در قلمرو عملیات حفظ صلح داشته باشند. من در اینجا فقط اندیشه‌ای را مطرح کرده‌ام که برایم بسیار ارزشمند است چون که تز دکترایم هم، که در سال ۱۹۴۹ در پاریس از آن دفاع کردم، اختصاص به تفاهات منطقه‌ای دارد؛ و بعد از آن نیز به عنوان استاد دانشگاه، انواع سازمانهای منطقه‌ای، اعم از جامعه عرب، اتحادیه آتلانتیک شمالی (ناتو)، سازمانهای دولتهای آمریکایی یا سازمان وحدت آفریقا را مورد مطالعه قرار داده‌ام.

برنامه برای صلح، در سپتامبر ۱۹۹۲، در جریان چهل و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفت و چندین قطعنامه نیز به همین مناسبت تصویب شدند. شورای امنیت هم به سهم خود، دوازده اعلامیه توسط رییس خود بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ صادر نمود.

سه سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۵، به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد، تصمیم گرفتم، با توجه به تجارب سازمان در سومالی، آنگولا و یوگسلاوی، متممی برای «برنامه برای صلح» منتشر کنم. ما بیش از پیش با مخاصمات داخلی روبرو هستیم. از بیست و یک عملیات حفظ صلح، سیزده مورد، یعنی شصت و دو درصد، در مخاصمات

داخلی و فقط هشت مورد، یعنی سی و هشت درصد، در مخاصمات بین‌الدولی اجرا شده‌اند.

این مخاصمات جدید تعداد آوارگان و اشخاص جابجا شده اجباری را بطور بی‌سابقه‌ای افزایش داده‌اند. به همین دلیل هم هست که تعداد آوارگان که در سال ۱۹۸۷ بالغ بر سیزده میلیون نفر بود در سال ۱۹۹۵ از مرز بیست و شش میلیون نفر گذشت.

از طرف دیگر، این مخاصمات جدید همراه با فروپاشی نهادهای دولتی و اغلب حتی با نابودی دستگاه دولتی همراه می‌باشند. چنین تغییرات کیفی سازمان ملل متحد را وادار به تفکر مجدد در مورد ماهیت مداخلات خود، چه در سطح دبیرکل و چه در محل درگیری‌ها کس کرده است. متمم «برنامه برای صلح» به تجزیه و تحلیل این مسائل پرداخته و توصیه‌هایی را ارائه نموده است.

باید پذیرفت که گزارش آخر از ساختاری بهتر، کامل‌تر و مشخص‌تر از گزارش ارائه شده در ژوئن ۱۹۹۲ برخوردار می‌باشد. این تکامل بی‌شک به این دلیل است که ما درسهایی را نه فقط از انتقادات وارد بر گزارش اول بلکه از تجاربی گرفتیم که ناشی از بحرانهای جدیدی بودند که مجبور به مقابله با آنها بودیم. مع‌هذا، متمم «برنامه برای صلح» در سیاست آمریکا، که مسبب بروز این تغییرات می‌باشد، فقط در حد تقدیر مورد توجه قرار گرفت. مشکلاتی که سازمان ملل متحد در سومالی، یوگسلاوی و رواندا با آنها مواجه شد سبب بروز جریان ناخوشایندی شدند که از اکتبر ۱۹۹۳، تاریخ مرگ هیجده سرباز آمریکایی در مگادیشو، به این سو سخت‌تر شده است. خارج کردن نظامیان آمریکایی از سومالی یک

تغییر مهم در رفتار این ابر قدرت (آمریکا) نسبت به عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد می‌باشد.

از زمانی که من در پایان دسامبر ۱۹۹۶، سازمان ملل متحد را ترک کرده‌ام، گزارش‌های زیادی در مورد عملیات حفظ صلح منتشر شده‌اند، اما اکثر این اسناد، در مورد تحلیلها و توصیه‌های ارائه شده در «برنامه برای صلح» ساکت می‌باشند؛ برنامه‌ای که مبنای کلیه مطالعات ملل متحد در مورد عملیات حفظ صلح می‌باشد.

من در اینجا بطور خاص می‌خواهم گزارش گروه مطالعاتی عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد به ریاست لاکدر براهیمی (Lakhdar Brahimi) را ذکر کنم.

بخش دوم: در تکاپوی توسعه

«برنامه برای صلح» نگرانی‌هایی را در میان دولتهای جهان سوم ایجاد کرده بود. آنها، از یکسو هراس داشتند که افزایش نقش شورای امنیت در قلمرو حفظ صلح به حاکمیتشان لطمه‌ای زند و فتح‌بایی برای هرگونه دخالت شود؛ از سوی دیگر، این ایراد را به «برنامه برای صلح» وارد می‌دانستند که سبب می‌شود سازمان ملل متحد به مسؤلیتهایش در قلمرو توسعه عمل نکند.

برای پاسخگویی به این نگرانی مضاعف بود که مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه ۴۷/۱۸۱ را تصویب نمود. براساس این قطعنامه من موظف شدم، با همکاری دولتهای عضو، گزارشی در مورد توسعه تهیه کنم که در اجلاس آینده تقدیم مجمع عمومی شود.

برای این منظور، در ۲۰ مه ۱۹۹۳، یادداشتی برای کلیه دولتهای عضو سازمان ملل متحد ارسال و از آنها خواستم که نظر خود را اعلام دارند تا بتوانم گزارش خود را براساس این نظرخواهی تهیه کنم. من، در نوامبر ۱۹۹۳ فقط بیست پاسخ دریافت کردم.

خیلی سریع معلوم شد که تهیه «برنامه برای توسعه» به مراتب مشکل‌تر از «برنامه برای صلح» است.

در حالی که منشور ملل متحد مقررات دقیقی را در مورد حفظ صلح دارد، اما در مورد مسأله توسعه، که تا امروز مفهومی مبهم و مورد اختلاف می‌باشد، از تدقیق چندانی برخوردار نیست.

در مرحله دوم، مؤسسات دولتی و بین‌المللی تخصصی بسیاری در قلمرو کمک اقتصادی و توسعه وجود دارند که هر یک به اولویتها و قواعد خاص خود توجه می‌کنند.

در مرحله سوم، کمک به توسعه بطور دائمی رو به کاهش است. دولتهای غنی، و بویژه ایالات متحده آمریکا، فکر می‌کنند که سرمایه‌گذاری خصوصی باید جایگزین کمک دولتی در توسعه شود. من با این نظر موافق نیستم، چون که از این سرمایه‌گذاریها تعداد اندکی از دولتها بهره‌مند می‌شوند. میزان سرمایه‌گذاری در آسیا بیست برابر بیشتر از آفریقا است. این بدان معناست که کشورهای فقیرتر کمتر هم مورد توجه سرمایه‌گذاری خصوصی قرار گرفته‌اند.

من، در مقابل این مشکلات، رهیافت جدیدی از توسعه را انتخاب کرده‌ام، به نظرم توسعه یک پدیده کلی است که فقط شامل بُعد اقتصادی نمی‌شود. اگر چه رشد و کمک نیروهای محرکه توسعه می‌باشند، اما از این

پس باید سایر ابعاد که محیط زیست، عدالت اجتماعی، دموکراسی و صلح باشند نیز لحاظ شوند.

بخش دوم برنامه به نقش سازمان ملل متحد و سایر مؤسسات تخصصی آن در قلمرو توسعه اختصاص دارد.

من این برنامه را با همکارانم در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بطور محرمانه مورد بررسی قرار دادم. نظر آنها بسیار مثبت بود. در حالی که نظر مجمع عمومی در مورد «برنامه برای توسعه» که در ۶ مه ۱۹۹۴ دریافت کرده بود، به آن صراحت مثبت نبود. نظر این بود که این گزارش بیش از حد تئوریک می‌باشد. دولتهای عضو سازمان ملل منتظر توصیه‌های عملی و مشخصی هستند که نقش سازمان ملل متحد را در قلمرو توسعه پویا و فعال نماید.

بنابراین من، در ۱۱ نوامبر ۱۹۹۴، سند دومی را در صد صفحه توزیع کردم که حاوی یک سری توصیه بود. این متمم بطور مفصل مورد بحث قرار گرفت. سرانجام دولتها، در ۱۹ دسامبر ۱۹۹۴، تصمیم گرفتند که یک گروه کاری را برای تهیه گزارشی جدید تشکیل دهند. گزارش این گروه کاری سه سال بعد، در ۲۰ ژوئن ۱۹۹۷، تصویب شد.

این سند جدید تا حدود زیادی متفاوت از آن چیزی بود که من تهیه کرده بودم. این سند در عین حال هم منطبق‌تر بر نظام سنتی اداری ملل متحد بود و هم جامع‌الاطراف می‌نمود. در آن به نقش زنان، حقوق کودکان، بدهی‌های کشورهای جهان سوم، جهانی شدن و وضع آفریقا توجه شده بود. مفهوم موسع توسعه که من در گزارش خود به کلیه ابعادش اشاره کرده بودم بطور مختصر مورد توجه واقع شده بود.

سازمان ملل متحد، از آن زمان، تدابیر زیادی را برای ادامه کمک به توسعه اتخاذ کرده است و حتی با بخش خصوصی همکاری داشته است. اقدام کنفرانس ملل متحد برای تجارت و توسعه (آنکتاد) و اتساق تجارت بین‌المللی در انتشار یک سری قواعد راهبردی در قلمرو سرمایه‌گذاری، برنامه کلی ملل متحد برای کمک به توسعه بین‌المللی، یا میثاق جهانی بدون سازمان بین‌المللی کار، برنامه ملل متحد برای محیط زیست، کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای حقوق بشر جملگی نمایانگر رابطه میان سازمان ملل متحد و بخش خصوصی می‌باشند.

البته هنوز خیلی زود است که در مورد آثار این تدابیر چشم‌گیر، که هدف اولیه‌شان بسیج افکار عمومی و محیط‌های تجاری مهم در امر توسعه می‌باشد، قضاوت کرد.

اما اینها مانع از آن نیست که بحران توسعه همچنان وجود نداشته باشد و این که کمک به توسعه همچنان با همان مشکلات همیشگی مواجه نباشد.

اولین مشکل ناشی از کثرت و تلاقی کمک‌های دو و چندجانبه است. این برای دولتهای دریافت‌کننده کمک بسیار مشکل است که بتوانند در این وضعیت بهترین بهره را ببرند؛ و این فارغ از آن است که آنها اغلب توان بهره‌برداری صحیح از این کمک‌های فراوان و پاسخگویی به شرایط گوناگون آنها را ندارند. نظام ملل متحد نشان داده است که تابحال، توان اداره و هماهنگ نمودن این کمک‌های فراوان را، که در حال بی‌اثر شدن می‌باشند، نداشته است.

دومین مشکل ناشی از هزینه‌های سرسام‌آور اداری و مخارج مربوط به کمک‌های اقتصادی است. لذا بخشی از این کمک‌ها به (جیب) خود اعطا کنندگان باز می‌گردد.

سومین مشکل ناشی از گرایش جدیدی است که خواهان جایگزین شدن منطق «دهنده - گیرنده» (کمک‌ها) با یک دیدگاه سیاسی می‌باشد. بدین معنا که کمک‌های اقتصادی تابع تحقق اهداف سیاسی از جمله «احترام به حقوق بشر»، دموکراسی، دولت قانون‌گرا، یا «دولت بسامان» شده‌اند. اما براساس چه معیارهایی باید کارآیی و تحقق چنین اهدافی را مورد ارزیابی قرار داد؟ به علاوه آیا این خطر وجود ندارد که این معیارهای ارزیابی بتواند دولت دریافت‌کننده (کمک‌ها) برای اداره توسعه خود منطبق نباشند؟

چهارمین مشکل ذاتی نظام ملل متحد، مجازاتهای آن می‌باشد. ماده ۴۱ منشور پیش‌بینی می‌کند که شورای امنیت می‌تواند «قطع کامل یا جزئی روابط اقتصادی و ارتباطات راه آهنی، دریایی، هوایی و ...» (را به دولت خاطی) تحمیل کند. میزان مجازات‌های تحمیل شده سازمان ملل متحد در شش سال اخیر بیش از تمام دوران حیات آن می‌باشد این مجازاتها در تضاد آشکار با حق بنیادین توسعه هستند.

برای این که اولاً این مجازاتها، علاوه بر کشور مورد نظر، کشورهای همجوار را هم در بر می‌گیرند. ثانیاً این مجازاتها همیشه دامنگیر فقیرترین اقشار و حاشیه‌نشین‌ترین جماعات می‌شوند، و هرگز گروه حاکمه مجازات نمی‌شوند، درحالی که اعمال چنین مجازاتهایی برای تنبیه این گروه می‌باشد.

این مشکلی است که می‌خواستیم همچنین در «برنامه برای صلح» و متمم آن (بندهای ۶۶ تا ۷۶) مطرح کنیم. علی‌رغم مطالعات زیادی که در این زمینه بخصوص توسط آلمان و سوئیس انجام شده‌اند، مجازات‌ها همیشه مانع بزرگی را بر سر راه توسعه بسیاری از کشورها ایجاد نموده‌اند.

توسعه چالش بزرگ قرن بیست و یکم است و نقش سازمان ملل متحد، در این قلمرو، نسبت به زمان ایجادش از ابهام بیشتر برخوردار است. اگر به ارقامی که توسط اقتصاددانان نامی ارائه می‌گردند اطمینان شود، باید گفت که کمک عملی به جهان سوم، در طی پنجاه سال، یکی از ننگ‌آورترین نهادهای قرن بیستم است. این کمک، امروز، در قالب انتقال ۳۵ تا ۴۵ میلیارد دلار در سال از سوی کشورهای جنوب به سوی کشورهای شمال تحقق می‌یابد، و این فارغ از نقل و انتقال‌های غیرقانونی است. امروز، تفکر، تدوین، قانونمند کردن مجدد توسعه امری فوری می‌نماید.

بخش سوم: در تکاپوی دموکراسی

در حالی که «برنامه برای صلح» و «برنامه برای توسعه» به ترتیب به تقاضای شورای امنیت و مجمع عمومی تهیه شده بودند، «برنامه برای دموکراسی» حاصل یک ابتکار شخصی بود. بسه همین دلیل هم سبب انتقادهای شدیدی از سوی همکاران نزدیک من شد که معتقد بودند دیرکل سازمان ملل متحد نمی‌تواند، بدون کسب حمایت قبلی دولتهای عضو سازمان، چنین ابتکاری را انجام دهد.

این اقدام در راستای موضعی بود که من در دوران شغل دانشگاهی و دیپلماتیک خود همیشه به نفع دفاع از حقوق بشر و استقرار دموکراسی اتخاذ می‌کردم. به همین لحاظ هم بود که، در تلاش‌های سازمان وحدت آفریقا، در خلال اجلاس ۱۹۷۸ خارطوم، برای تصویب منشور آفریقایی حقوق بشر شرکت کردم. البته این منشور در اجلاس ۱۹۸۱ نایروبی به تصویب رسید. لذا از زمان پذیرش مسؤولیت در سازمان ملل متحد، با عشق وافر به دفاع واقعی از یک نظام دموکراتیک، به عنوان نظامی که پیوندی نزدیک با حقوق بشر و آزادیهای بنیادین دارد، پرداختم.

اصطلاح «دموکراسی» در منشور ملل متحد ذکر نشده است. برعکس عبارت «اعتقاد به حقوق بنیادین بشر، به کرامت و ارزش انسان، به برابری حقوق زنان و مردان» بوضوح در پیشگفتار آن آورده شده است. بدون شک پایان جنگ سرد است که امکان تحقق کنسانسوسی را میان دولتها در مورد اندیشه دموکراتیک و وجود رابطه میان حقوق بشر و دموکراسی فراهم کرده است.

در ابتدا عملکرد سازمان ملل متحد به نفع دموکراسی داخلی، در بارزترین شکل خود، در قالب عملیات حفظ صلح انجام می‌شد. امروزه در اکثر مأموریت‌های محوله به کلاه آبی‌ها (منظور نیروهای صلح سازمان ملل متحد است) پیش‌بینی می‌شود که آنها نه فقط حائل میان طرفهای درگیر در خصام شده و آتش بس را حفظ کنند، بلکه همچنین، اعمال مختلفی از جمله حفظ حقوق بشر و استقرار یا استقرار مجدد دموکراسی را انجام دهند. تحقق عینی این سیاست را بطور مشخص، از زمان پایان جنگ سرد، می‌توان در آنگولا، کامبوج، موزامبیک، السالوادر، گواتمالا، لیبیا و

کوزوو مشاهده نمود. بدین ترتیب درخواست دموکراسی رفته رفته جزیی از مقوله حفظ صلح شده است.

به علاوه، سازمان ملل متحد کمک واقعی برای برگزاری انتخابات را به دولتها عرضه می‌کند. این اقدام ملل متحد، علاوه بر کمک ساده انتخاباتی، شامل سازماندهی انتخابات، نظارت و کنترل بر آن و اعلام نتایج نیز می‌شود. از ۱۹۹۲ حداقل یکصد عملیات کمک انتخاباتی انجام شده است.

این به آن معنا نیست که برگزاری انتخابات آزاد، شرافتمندانه و شفاف برای استقرار و کارآیی دموکراسی کافی است. تجارب ناگوار، بخصوص در آنگولا، هائیتی یا لیبریا ثابت کردند که احترام به نتایج انتخاباتی مستلزم وجود همزمان یک فرهنگ قوی دموکراسی و تقویت نهادهای دموکراتیک می‌باشد. اینها موضوع بحثهایی است که از ۱۹۹۷ در کمیسیون «توسعه و دموکراسی» یونسکو تحت ریاست اینجانب، و در چارچوب فعالیتهای سازمان بین‌المللی فرانکفونی، که از اجلاس هانوی در نوامبر ۱۹۹۷ هدایت آن را به عهده گرفته‌ام، جریان دارند.

وانگهی، در این حرکتی که به نفع ایجاد دموکراسی آغاز شده است مسائلی وجود دارند که باید به آنها توجه شود. من به سهم خود بلا انقطاع و قویاً آنها را گوشزد کرده‌ام. یکی از مهم‌ترین مسائل، پذیرش این اصل است که نباید دولتها را نه به نوعی تقلید و داشت و نه از آنها خواست که یکی از اشکال سیاسی وارده از غرب را بپذیرند. دموکراسی به هیچکس تعلق ندارد، و می‌تواند به اشکال زیادی ظاهر شود و آن برای انطباق بهتر با

واقعیت مردمان مختلف می‌باشد. دموکراسی، همانند حقوق بشر، دارای بعد جهانی است.

این جهانی بودن دموکراسی است که ما را وامی‌دارد تا آن را در روابط فیما بین دولتها بسط و توسعه دهیم. این در واقع مهم است که در مقابل چشم‌اندازهای جدید زندگی بین‌المللی، نه فقط اندیشه دموکراتیک باید ارتقاء یابد، بلکه همچنین باید به آن به عنوان یک غایت جهانی فکر شود. برای این که دموکراسی یک معنای واقعی داشته باشد، باید بتواند در کلیه مراکزی که قدرت متمرکز است اجرا شود؛ یعنی هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی و از این پس در سطح فراملی اجرا شود. دموکراسی فقط یک شکل از حکومت در یک دولت یا در میان دولتها نیست. دموکراسی باید شکل اجرای هر قدرتی در جامعه بین‌المللی باشد. به عبارت دیگر پدیده جهانی شدن اقتصاد باید با جهانی شدن دموکراسی همراه شود.

در عالم واقع، در حالی که دولتها رفته رفته به دموکراسی دست می‌یابند، قدرت جهانی نیز رفته رفته از دست آنها خارج می‌شود چون که جهانی شدن مستلزم ظهور قدرتهای جدیدی است که برتر از ساختارهای دولتی هستند. بنابراین این خطر بزرگی است که مشاهده کنیم دولتها ضمن آن که بیش از پیش دموکراتیک می‌شوند در عین حال نیز کمتر از گذشته حاکم بر تصمیمات اساسی هستند که آینده آنها و بالتبع آینده جهان را رقم می‌زنند.

جهانی شدن دموکراسی مستلزم اجرای آن در کلیه سطوح قدرت موجود در جامعه بین‌المللی می‌باشد، و آن بدون شک، نه فقط ضرورت

ایجاد نهادهای جدید سیاسی را می‌نماید، بلکه همچنین اصلاح سازمانهای بین‌المللی موجود را می‌طلبد.

این امر مستلزم آن است که، در اولین قدم، دموکراسی حتی در داخل نظام ملل متحد بهتر و بیشتر توسعه یابد. چندسال پیش هیچکس از دموکراتیک کردن نظام ملل متحد صحبتی به میان نمی‌آورد. اما امروز این مسأله همه جا در دستور کار می‌باشد. این گرایش جدید بطور عمده ناشی از این واقعیت است که بسیاری از دولتهای عضو اخیراً به دموکراسی دست یافته‌اند و بدین ترتیب در این مرحله جدید از ایجاد دموکراسی است که تأمل جمعی عمیق در قلمرو اقتصادی و اجتماعی، در جریان کنفرانسهای بین‌المللی مختص مسائل مهم فراملی که آینده بشریت را رقم می‌زنند، شکل گرفته است. با همین نگاه هم باید به درک کنفرانسهای ۱۹۹۲ ریو در مورد محیط زیست، ۱۹۹۳ وین در مورد حقوق بشر، ۱۹۹۴ قاهره در مورد جمعیت و توسعه، ۱۹۹۵ کپنهاگ در مورد توسعه اجتماعی و ۱۹۹۵ پکن در مورد زنان و توسعه پرداخت. سازمان ملل متحد، با دعوت از کلیه دولتها به متعهد شدن در قبال مسائل مرتبط با آینده جهان، اراده خود را برای گذار تدریجی و نامحسوس از هماهنگی بین‌الدولی به همکاری فراملی و عرضه خود به عنوان یک مجلس دموکراتیک جهان نشان داده است.

اما این حرکت برای ایجاد دموکراسی بساید عمیق‌تر گردد. این حرکت مشارکت بازیگران غیردولتی را نیز می‌طلبد. در این جا، شهرداریها، پارلمانها، دانشگاهها، اتحادیه‌ها، گروههای مذهبی و رسانه‌ها مجبور به ایفای نقش در دموکراتیک کردن سیاست جهانی و همچنین شرکتهای هستند. امروزه شرکتهای فراملی در واقع، مرکز اصلی قدرت در

جهان هستند. و لذا به همین عنوان، باید مشارکت بیشتری در اتخاذ تصمیمات بین‌المللی داشته باشند.

همچنین باید به نقش سازمانهای غیردولتی بهای بیشتری داد. ما در واقع، برای استقرار دموکراسی باز و پویا، باید نه فقط اراده نهادهای سیاسی و اقتصادی را مدنظر داشته باشیم، بلکه باید خواستهای بازیگران اجتماعی و فرهنگی را نیز لحاظ نماییم. سازمانهای غیردولتی، در این مورد، یک عامل اصلی بازنمایی جهان معاصر می‌باشند. و مشارکت آنها در تهیه قواعد بین‌المللی، نوعی تضمین برای مشروعیت آنها می‌باشد.

اینها کل عقایدی بود که من در سومین برنامه خود، که در ۲۰ دسامبر ۱۹۹۶، چند روز قبل از خاتمه مسئولیتم، به مجمع عمومی تقدیم کردم، بسط داده و از آنها دفاع نمودم.

این سند تحت عنوان «برنامه برای دموکراسی» محل بحث و مشاجره بسیار قرار گرفت چون که من در آن بطور عمده تأملی بر آینده کرده‌ام، و این چیزی است که بندرت در نظام ملل متحد اتفاق می‌افتد. مفهوم دموکراسی جهانی، در واقع، مفهوم جدیدی است. بنابراین اگر در تئوری سیاسی همیشه دموکراسی به عنوان یک شکل حکومت قابل انتقال به ماورای مرزها لحاظ می‌شود، برعکس دموکراسیهای بزرگ و پیشرفته (در عمل) همیشه از اجرای شکل حکومت خود در روابط فیمابین دولتها طفره می‌روند. به علاوه، «برنامه برای دموکراسی» مدتهای مدیدی پنهان نگاه داشته شده بود چون که بوضوح با منافع برخی از قدرتهای بزرگ مغایر بود.

این سانسور عملی مانع از بررسی این گزارش در محافل آکادمیک و دانشگاهی نشد. برخی از این عقاید در برنامه مصوب برای هزاره (سوم)، در سال ۲۰۰۰، مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اما اصطلاح «دموکراسی جهانی» یا «دموکراسی کلی» یا «دموکراتیک کردن روابط بین‌المللی» هرگز در هیچیک از اسناد منتشره توسط سازمان ملل از آن زمان تا به حال بکار نرفته است.

به نظر من «برنامه برای دموکراسی» مهمترین گزارشی است که من به مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه نمودم، و به شرط آن که از مسیر خود منحرف نشود آینده‌ای را پیش روی سازمان ملل متحد می‌گشاید که می‌تواند آن را تبدیل به یک سازمان واقعاً جهانی کند به گونه‌ای که بنیان‌گذارانش آن را طراحی کرده بودند.

نتیجه‌گیری

مخاصمات خونین همچنان در حال ایجاد شکاف در جهان هستند. فقر در کنار ثروت خودنمایی می‌کند. نابرابری فیمابین دولت‌ها و درون غنی‌ترین دولت‌ها همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. کره زمین، که حیات نسل‌های آینده به آن وابسته است، دستخوش نوعی صنعتی شدن افسار گسیخته است.

اینک بیش از نیم قرن است که سازمان ملل متحد برای حل این مشکلات و ارائه خدمات به مردم تشکیل شده است. این سازمان که در آن کلیه کشورهای جهان گرد آمده‌اند، می‌خواهد، با عمل خود، تمامی ابعاد فعالیت‌های بشری را اداره کند. این نهاد مکان منحصر بفردی برای ارائه

نظرها، مبادله اطلاعات، تهیه قواعد رفتاری، حل مخاصمات و اجرای اعمال مشترک در سطح جهان می‌باشد. مع‌ذلک، این دولتهای کوچک، دولتهای فقیر، دولتهای به حاشیه رفته، مردم و اقلیتهای ستم‌دیده هستند که بیشترین نیاز را به این نهاد دارند. دولتهای بزرگ، دولتهای ثروتمند می‌توانند روی شبکه‌های اطلاعاتی خود، روی دیپلماسی خود، روی ارتشهای خود برای دفاع از خویش، روی شرکتهای فراملی خود، برای حفظ منافع اقتصادیشان در جهان حساب کنند.

سازمان ملل متحد، از زمان سقوط دیوار برلین، با یک وضعیت مضاعف، روبرو است: حیات - یا هژمونی تنها یک ابر قدرت، با بکارگیری سیاست انزواطلبی جدید و افزایش خطرات ناشناخته، که اغلب ناشی از مردم و گروههای ناامیدی است که مایل به راه‌حلهای بیش از پیش تند و خشن هستند.

جهانی شدن یک حرکت بدون توقف است، و ما هر روز شاهد آشفته‌گی‌هایی هستیم که در قلمروهای مختلف ایجاد می‌کند. آیا این جهانی شدن می‌تواند سازمان ملل متحد را در اجرای وظایفش تقویت کند؟ یا این که برعکس آن را تضعیف خواهد کرد؟ آیا سازمان ملل متحد می‌تواند جهانی شدن را اداره کند؟ آیا می‌تواند اعتماد جهانی را برای خود ایجاد نماید؟ یک چیز واضح است: جهانی شدن به خودی خود نه خوب است و نه بد. و قضا و قدر هم در این قلمرو راهی ندارد. ما باید شهامت پذیرش این را داشته باشیم که جهانی شدن آن چیزی خواهد بود که ما می‌سازیم.

جهان نمی‌تواند بدون امید، بدون آرمان و بدون رؤیا زندگی کند و گرنه محکوم به خشونت و وحشیگری است. بنابراین بر ماست، که در

فجر هزاره جدید، مجدداً به «ملل متحد» فکر کنیم، اگر می‌خواهیم این نهاد پویاتر و عملیاتی‌تر شود و عملکردی بلند مدت و به دور از اقدامهای فوری داشته باشد؛ اقدامهای فوری که همچنان در مدیریت مخاصمات و در مدیریت مشکلات توسعه اقتصادی یا سیاست بین‌المللی تداوم داشته و خود را تحمیل می‌کنند.

من، به سهم خود، می‌خواهم باور کنم که، در دنیای خطرات، ترسها، فجایع، تصور بر واقعیت، اراده بر سکون، امید بر تسلیم، همبستگی بر قانون قوی‌ترین، صلح طلبی بر قدرت طلبی می‌توانند چیره شوند. این ممکن است، که علی‌رغم همه مشکلات، مردم برای یک عزم و حرکت بزرگ بسیج شوند. در این جاست که تصور می‌تواند خمیرمایه یک ترقی شگفت‌آور شود. و در این لحظه است که تاریخ دچار شتابی تند شده و تمدن پیشرفت می‌کند.

در دورانی سخت و نامطمئن که دوران ماست، این پیام امیدی است که من می‌خواستم امروز در این نهاد مورد علاقه‌ام (آکادمی حقوق بین‌الملل) به شما بدهم.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی